

جاودانگی انسان، مبانی و اقسام آن در آثار عطار

دکتر سعید رحیمیان*
محبوبه
جبارہ ناصرو**

چکیده

جاودانگی مبحثی است که پیشینه‌ای به اندازه تاریخ زندگی بشر دارد. عطار از جمله کسانی است که در آثار خود درباره این اندیشه بنیادی زندگی بشر اظهار نظر کرده است. او جلوه‌های چندی برای جاودانگی قائل است. از جمله: ماندن در یادها و خاطره‌ها، توالد نسل و...، ولی مهم‌ترین نمود جاودانگی را فانی شدن در خدا و باقی شدن به او می‌داند. عطار مانند بیشتر عارفان اسلامی، انسان را دارای دو بعد روح و جسم می‌داند و معتقد است که آن چیزی که ارزش دارد روح است نه جسم. پس باید روح و جان را در این عالم تصفیه کرد؛ ولی با این اوصاف به نظر می‌رسد که در برخی از آثار خود (همان‌طور که در متن هم آمده است) معتقد به معاد جسمانی و روحانی هر دوست. همچنین طبق اعتقاد دینی خود به جهان بعد از این جهان و برپا شدن محکمه عدل الهی در آن جهان معتقد است که آن را در قالب مباحثی مانند: بهشت، جهنم، برزخ، پل صراط و... عنوان می‌کند. عطار همچنین تناسخ را

* عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز
sd.rahimian@gmail.com

** کارشناس ارشد فلسفه و حکمت اسلامی
m.jabbareh@gmail.com

منکر است و می‌گوید هر انسانی که به این عالم آمد یک بار بیشتر فرصت زیست و زندگی ندارد و دیگر به هیچ عنوان و تحت هیچ قالبی به این جهان بر نمی‌گردد. واژگان کلیدی: جاودانگی، آخرت، معاد، روح، عطار.

مقدمه

مرگ تجربه‌ای است که دامن‌گیر هر انسانی می‌شود و این خود به خود اندیشه سرنوشت انسان پس از مرگ را پیش می‌کشد. از سوی دیگر، اخبار و وعده و وعیدهایی که ادیان در باب زندگی پس از مرگ به پیروان خود داده‌اند، هر موجود عاقلی را به تفکر در باب امکان و چیستی جاودانگی سوق می‌دهد. هر چند که به تعبیر سام پرنیا:

شاید شگفت‌ترین معمای ناگشوده علمی معمای خود زندگی باشد که چگونه آغاز می‌شود و چگونه به پایان می‌رسد و هر چند که بسیاری از شگفتی‌های آغاز زندگی حل شده است، اما آنچه در پایان زندگی رخ می‌دهد هنوز در پرده‌ای از اسرار است. این یکی از معدود موضوع‌های علمی امروز است که کاملاً به همه ما مربوط است (ص9).

شاید بتوان گفت در هر لحظه فردی در جایی از دنیا با این پرسش مواجه می‌شود که پایان زندگی چه می‌شود؟ شاید فقط از روی کنجکاو یا از دست دادن عزیزی یا ناامید شدن از ابتلا به بیماری مهلکی یا حتی به دلیل تجربه نزدیک مرگ. این پرسش که «پس از مرگ چه بر سرمان می‌آید؟» یکی از مسائلی است که در سال‌های اخیر جریان علم به بررسی آن علاقه‌مند شده است. این زمینه‌ای بسیار نو در علم است و ممکن است در نظر اول کمی نامأنوس باشد، اما به نظر می‌رسد هیچ زمینه تحقیقی دیگری نیست که تا این حد برای بشر مفید باشد. این موضوعی است که توجه جهانی را به خود جلب می‌کند. شاید به این دلیل که روزی هر یک از ما آن را تجربه خواهیم کرد. این پرسش که پس از مرگ چه می‌

شود؟ یا دغدغه جاودانه بودن یا جاودانه نبودن انسان، عمری به درازای اندیشه بشری دارد و ریشه آن در درد و عشقی است که آدمی در ژرفای جان خویش نسبت به جاودانگی احساس می‌کند.

از این‌روست که بسیاری از دانشمندان امروزی مباحث تجربه‌های افراد نزدیک به مرگ را که می‌تواند نشانه‌ای از زندگی آن جهانی و جاودانه بودن انسان باشد مطرح کرده‌اند. این تجربه‌ها شباهت شگفت‌انگیزی با هم دارند: احساس آرامش، جدا شدن از جسم، دیدن نوری روشن، راهرو یا تونل و فضایی ملکوتی و ... بسیاری از افرادی که در کما قرار داشته‌اند گفته‌اند که می‌توانستند از بالا ناظر کاری باشند که با آنها می‌کردند. تجربه نزدیک مرگ، تجربه‌ای معنوی و نشان‌دهنده وجود روح و نشانه زندگی پس از مرگ است. همان‌طور که بیشتر کسانی که این تجربه را داشته‌اند هم به آن اشاره

کرده‌اند (همان، ص 44). این نامیرایی هویت بشری به‌رغم مرگ جسم او مدخلی است برای پرداختن به مبحث جاودانگی.

تعریف جاودانگی

یک معنای جاودانگی بی‌مرگی است و معادل خلود در عربی و immortality در زبان انگلیسی است. آنچه از این واژه در معنای اصطلاحی آن مستفاد می‌شود استمرار جاویدان زندگی بشر پس از مرگ است. معنای دیگر آن زندگی پس از مرگ است که در اینجا مسئله جاودانگی با ادیان گره خورده به گونه‌ای که جدا کردن آنها از یکدیگر بسیار دشوار است. با دقت و توجه به این مسئله درمی‌یابیم که این امر مختص متدینان نیست. غیر متدینان نیز به این امر معتقد هستند (اکبری، ص 15).

به عبارت دیگر جاودانگی به معنای استمرار حیات انسان پس از مرگ برای همیشه است. مودی می‌گوید:

جاودانگی نگرش متفاوتی هست که نظریه نابودی کامل آگاهی در هنگام مرگ را رد می‌کند. بنابراین نگرش که احتمالاً سنت دیرینه-تری نیز هست، قسمتی از انسان حتی بعد از توقف اعمال حیاتی و نابودی کامل، باقی می‌ماند. این قسمت پایدار به اسامی بی‌شماری از جمله روان، روح، ذهن، جان، خود، وجود و آگاهی نامیده شده است... (ص21).

در واقع جاودانگی مستلزم این است که مرگ پایان زندگی بشر نباشد، چرا که پس از مرگ زندگی دیگری در انتظار اوست. زندگی پس از مرگ اصلی‌ترین و محوری‌ترین مفهوم در آیین اسلام است.¹

همان‌طور که مولانا نیز این دیدگاه را مطرح می‌کند که کدام دانه را سراغ داری که در زمین کاشته شده باشد ولی دوباره از زمین بیرون نیامده باشد، پس چرا تو این گمان بد را در مورد انسان داری؟

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست
چرا به دانه‌ی انسانیت این گمان باشد؟

(مولوی/347)

نگاهی گذرا به آیات قرآن کریم این حقیقت را آشکار می‌کند که انسان‌ها پس از مرگ نمی‌میرند، بلکه زندگی آنها در جهانی دیگر آغاز می‌شود. دو واژه بهشت و جهنم و مضامین مرتبط با آن دو که گویای جایگاه خوبان و بدان است به کرات در قرآن کریم، ذکر شده‌اند و واژه جنات 69 بار و واژه جَنَّة 66 بار تکرار شده، همچنین واژه جهنم 77 بار و واژه جحیم 25 بار آمده است.

در مورد زندگی بعد از این جهان دیدگاه-های متفاوتی وجود دارد. عده‌ای هر گونه حیات پس از مرگ را انکار می‌کنند. بر اساس این نظریه هیچ موجودی دارای حیات مجدد یا زندگانی جاوید نیست. در حالی که به تعبیر سیمین دوبروار:

جاودانگی معجزه‌ای نیست که از معجزه به دنیا آمدن و مردن بزرگتر باشد (ص 35).

در مقابل این دسته کسانی قرار دارند که معتقد به زندگی پس از مرگ هستند. باید توجه داشت که حیات جاوید بشر چیزی است که فقط در پرتو پذیرش وجود خداوند، صفات او، (از جمله عدالت و حکمت او) و پذیرش پیامبران و صدق دعوی آنها می‌تواند اثبات شود (رک. اکبری، ص 323-347).

صورت‌های مختلف جاودانگی

1. جاودانگی شخصی؛ 2. جاودانگی غیر شخصی (رضازاده، ص 13).

جاودانگی غیر شخصی

1. جاودانگی از طریق اعقاب و ذراری (جاودانگی نوع): تولید نسل راهی برای گریز از احساس ناکامی ناشی از درک فناپذیری انسان است. ما تداوم زندگی خویش را در زندگی فرزندانمان جستجو می‌کنیم. افراد بسیاری می‌پسندند فرزندشان پسر باشد تا نام خانوادگی آنها باقی بماند، بر فرزندشان نام اجدادشان را می‌گذارند، یا فرزندانشان را تحت فشار قرار می‌دهند تا اعتقادات ارزش‌ها و آرمان‌های آنها را بپذیرند و شغلشان را اختیار کنند (پترسون، ص 322).

2. جاودانگی از طریق بقا در یاد و خاطره دیگران (شهرت مستدام): مطابق یک دیدگاه بسیار رایج، ما در آثار یا اشخاصی که پس از مرگمان باقی می‌مانند، حضوری زنده می‌یابیم و از این طریق به جاودانگی می‌رسیم. این دیدگاه را جاودانگی در خاطره‌ها می‌خوانیم. صنعتگران، نویسندگان، هنرمندان و ... چیزی از خویشتن (مانند اعتقادات، امیدها، نگرانی‌ها و جهان‌بینی‌هایش) را در اثرشان بر جا می‌گذارند. آنها امیدوارند آنچه می‌آفرینند قدر و منزلتی پایدار داشته باشد تا نامشان حیاتی بسیار طولانی‌تر از

خودشان بیابد. دیگران با نقشی که از خویش بر پرده تاریخ میزنند جاودانه میشوند: با داشتن مقامی سیاسی، پیروزی یا شکست در جنگ-ها، انقلاب علیه اقتدار حاکم... (همانجا).
3. جاودانگی از طریق فانی شدن در خدا و بقا یافتن به او (فناء فی الله و بقاء بالله). می-توان گفت این دیدگاهی است که عارفان آن را قبول دارند.

جاودانگی شخصی

1. نظریه خلق مجدد؛ 2. نظریه تناسخ؛ 3. نظریه بازگشت ارواح به ابدان؛ 4. نظریه روح نامجسد؛ 5. نظریه بدن علوی (رضا زاده، ص 15-13).

حال باید دید در آثار عطار کدام یک از این انواع جاودانگی مد نظر است. عطار یک انسان متدین است. جاودانگی مد نظر او همان جاودانگی است که قرآن آن را تأیید میکند و در واقع از بطن فرهنگ اسلام نشأت گرفته است. با این حال می-توان جاودانگی از دیدگاه عطار را در قالب طرح بالا که جاودانگی را به شخصی و غیرشخصی تقسیم می-کند ریخت:

الف. اقسام جاودانگی از دیدگاه عطار

جاودانگی غیر شخصی

توالد و داشتن فرزند: یکی از جلوه های جاودانگی، توالد و داشتن فرزند است. عطار نیز به آن می-پردازد و داشتن فرزند صالح را باعث خیر و جاودانگی می-داند:

پس گفتش که زن زانست مقصود
که فرزندش شود شایسته موجود
که چون کس راست فرزند یگانه
بماند ذکر خیرش جاودانه

اگر فرزند من آگاه

مرا فردا شفاعتخواه

باشد

باشد...

(عطار، ص 59)

ولی با این حال، عطار داشتن فرزند را به خاطر ایجاد دل‌بستگی شدید در جاهای مختلف نکوهش می‌کند. حکایت گربه‌ای را نقل می‌کند که خیلی وفادار بود ولی به خاطر سه فرزندش مجبور به دزدیدن گوشت شد (رک. الهی‌نامه، 62-61) می‌گوید:

اگر صد عالمت پیوند باشد
نه چون پیوند یک فرزند باشد
کسی کو فارغ از فرزند آمد
خدای پاک بی‌مانند آمد

(همان، 62)

همچنین در تذکرة الاولیاء بیان می‌کند که: ابراهیم ادهم از درویشی پرسید که آیا زن و فرزند دارد؟ درویش گفت: نه. ابراهیم گفت: زهی عزت و سربلندی! درویش علت را پرسید و ابراهیم گفت: آن درویش که زن کرد در کشتی نشست و چون فرزند آمد، غرق شد (ص93).

ماندن در یادها و خاطرات

یکی از جلوه‌های دیگر جاودانگی ماندن در یادها و خاطره‌هاست. «شور عظیمی که در ما هست یکی همین بی‌تابی است که می‌کوشیم، اگر ممکن باشد، نام و یادمان را از هجوم فراموشی حفظ کنیم. از این شور و بی‌تابی است که رشک زاده می‌شود که به گفته داستان تورات باعث جنایتی شد که تاریخ بشر را آغاز کرد: قتل هابیل به دست برادرش قابیل. نزاع آن دو بر سر نان نبود. بر سر بقای نامشان در خدا، در خاطره خدایی بود. رشک هزاران بار موحش‌تر از گرسنگی است، زیرا گرسنگی روح است. انسان برای نام، زندگی که سهل است، سعادت خود را نیز قربانی می‌کند... اگر مشکل مادی زندگی، مشکل نان حل می‌شد زمین جهنمی می‌شد دستخوش تنازع بقای نام... کسانی هستند که حاضرند حتی بالای دار بروند ولی شهرتی به هم برسانند. اگر چه شهرتی ننگین باشد (اونامونو، ص94-90). عطار نیز به بیان این جلوه از جاودانگی می‌پردازد و شعر خود را بر همه گذشتگان ترجیح می‌دهد و

از کمال ایمان معتقد است که شعرش جاودانه است و حتی آنکه در عالم آخرت نیز شعرش پایدار خواهد بود (فروزانفر، ص304).
عطار با به جا گذاشتن این آثار از خود است که از خدا می‌خواهد او را جاودانه کند:
خدایا بس که این عطار خوشگویی
بعضر نظم نامت کرد خوشبویی
گه گر عطار از آن خوشگویی بودست
جاودان خوشبویی بودست
تو هم از فضل خاک آن درش کن
بنام خویشتن نام آورش کن
که جز از فضل تو روئی ندارد
گر از طاعت سر موئی ندارد

(عطار، ص384)

جاودانگی شخصی

جاودانگی روح (معاد روحانی) و دو ساحتی بودن انسان: اثبات بقای روح پس از فانی بدن اگرچه با مسئله رستاخیز تفاوت دارد، ولی در هر حال گامی به سوی رستاخیز و جهان ابدی و عالم پس از مرگ به شمار می‌آید و پاسخی خواهد بود به کسانی که مرگ را آخرین مرحله وجود انسان و نقطه فنا و نابودی او می‌دانند و معتقدند که انسان با مرگ، بازگشت به جهان بی‌جان می‌کند و ذرات وجود او، در لابلای خاک و آب و هوا گم می‌شود و همه چیز پایان می‌یابد (مکارم، ص301).
عطار نیز معتقد است که هنگام مرگ روح جسم را رها می‌کند و خودش به تنهایی به دیدار خداوند می‌شتابد و شتافتن به سوی خداوند مانند دریایی است که ته آن پیدا نیست:

آگهند از روی این دریایا
بسی لیک آگه نیست از قعرش کسی
گنج در قعر است گیتی چون طلسم
بشکند آخر طلسم و بند جسم
گنج یابی چون طلسم از پیش
رفت جان شود پیدا چو جسم از پیش رفت
بعد از آن جانت طلسمی دیگر است
غیب را جان تو جسمی دیگر است
همچنین می‌رو بع پایانش
در چنین دردی به رمانش می‌پرس

پایان بسی
از کسی
در بن ایـن بحر بی
غرقه گشتند و خیر نیست

(منطق الطیر، ص 239)

وی معتقد است که آن چیزی که نزد خداوند
ارزش دارد، جان و روح است، نه جسم:
گرچه تن را نیست قدری پیش
دوست یوسف جان در حریم خاص اوست
چون به غایت بود
رتبت روح را کرد تنبیه از پی او
نوح او

(مصیبت نامه، ص 92)

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است
که بین نفس و روح تفاوت وجود دارد. عارفان
اصولاً نفس را شوم و شیطانی می‌دانند و همواره
سفارش می‌کنند که باید از دست نفس خودمان را
نجات دهیم:
نفس سگ را خوار دارم لاجرم
از من یافت افریدون و جم
پادشاهان سایه پرورد من اند
هر گدای طبع نی مرد من اند
نفس سگ را استخوانی می‌دهم
روح را زین سگ امانی می‌دهم
نفس را چون استخوان دادم مدام
جان من زان یافت این عالی مقام

(منطق الطیر، ص 273)

به همین خاطر است که عاشق صورت و قالب
شدن عاشق خلط و خون شدن است که دوام و
پایایی ندارد:
اصل صورت نفس شهوانی تست
اصل معنی جان روحانی تست
ترک صورت گیر در عشق صفت
بتابد آفتاب معرفت
صورتت جز خلط و خونی بیش نیست
صورت مرد دوراندیش نیست
هرچه آن از خلط و خون زیبا بود
مبتلای آن شدن سودا بود

(مصیبت نامه، ص 237)

در تأیید همین دیدگاه جدایی روح از بدن است که دنیا را زندان می‌داند و مرگ را رهایی از این زندان. وی در قالب یک حکایت بیان می‌کند که اگر خدا روز قیامت از من بپرسد چه با خود آورده‌ای می‌گویم از زندان چه چیزی می‌توان آورد و با تعبیری رندانه می‌گوید تو که رایگان مرا آفریده‌ای اگر رایگان مرا بیمارزی شایسته و سزاوار است:

گرچه بس آلوده در راه آمدم
عفو کن کز حبس وز چاه آمدم
آن عزیز گفت فردا ذوالجلال
گر کند در دشت حشر از من سؤال
کای فرو مانده چه آوردی ز راه؟
گویم از زندان چه آرند ای اله؟
غرق ادب‌ارم ز زندان آمده
پای و سر گم کرده حیران آمده
آفریدن رایگانم چون رواست
رایگانم گر بیمارزی سزااست

(منطق الطیر، ص 445)

از سوی دیگر، عطار بیان می‌کند که نسبت جسم و جان به یکدیگر نسبت پشت آینه و آینه است به روی آن. اگر پشت آینه را بزدايند، هر دو طرف روشن و مانند هم می‌شوند:

چراغی در بیابانست جانست
که مشکات تن آمد سد آنت
چو این مشکات خیزد آن بیابان شود
جاوید چون خورشید تابان

(عطار، ص 387)

همچنین عطار بیان می‌کند که گاهی از ناراحتی حضور مرگ تمام عالم به چشم سیاه می‌شود؛ ولی زمانی هست که از شادی حضور مرگ پایکوبی می‌کنم، چرا که می‌دانم سرانجام از زندان تن رهایی می‌یابد:

چون براندیشم ز مردن گاه
عالمم بر چشم می‌گردد سیاه

لیک وقتیی هست کز شادی مرگ
می‌کوبم ز سرسبزی چوبرگ
زانکه می‌دانم که آخر جان پاک باز
خواهد رست از زندان خاک

(مصیبت نامه، ص 92)

به طور کلی می‌توان گفت انسان از آن‌رو از
عالم قدس بی‌خبر است که در تنگنای آب و خاک
مانده است. اگر از اینجا آزاد گردد به حق می-
پیوندد:

تو زان رو بی‌خبر از قدس پاکی
که اندر تنگنای آب و خاکی
اگر تو زین خراب آزاد گردی
چو گنجی در خراب‌آباد گردی
هم اینجا گر چه زین دل خسته باشی
بدل باری به حق پیوسته باشی

(عطار، ص 147)

انسان اینجایی نیست. به تعبیر عارفان،
انسان در این عالم غریب است و باید کاری کند
تا از این غربت رهایی یابد و به وصال محبوب
و آشنا رسد. مانند مرغی که تخم
می‌گذارد بعد از مدتی تخم‌ها را رها می‌کند،
مرغی بیگانه‌ای روی آن می‌نشیند تا جوجه شود و
جوجه‌ها بزرگ شوند ولی یک روز مادرشان بر سر
کوهی می‌آید و آنها را به بانگ بلند می‌خواهد
و آنها مرغ بیگانه را رها می‌کنند و به سوی
مادر خود می‌شتابند:

چو نیوشند بانگ مادر خویش
شوند از مرغ بیگانه بر خویش

بسوی مادر خود بازگردند
وزان دگر ممتاز گردند

(همان، ص 207)

ابلیس چند روزی جان ما را زیر پر می‌کشد و
ما بدین معذوریم ولی چون خطاب رجعی در
رسد، بناچار سوی حق خواهیم شتافت و این
راه ما را رفتنی است. پس همان بهتر که به-
پای شوقش درسپریم و پیش از مرگ طبیعی به

مرگ اختیاری جان را از قفس قالب آزاد کنیم. جان مانند چراغی است که در بیابانی برافروخته اند ولی مشکات تن سدی است که نور آن چراغ را محبوس کرده است و چون این مشکلات برخاست بیابان به تمامت غرق نور می-گردد (فروزانفر، ص223).

البته این عقیده که روح یا نفس متعلق به عالم مجردات است و از عالم مجردات به دنیا هبوط کرده و گرفتار قفس تن شده است، در رسایل افلاطون هم دیده می‌شود. هنگام مرگ سقراط، کریتون از او می‌پرسد:

اکنون بگو ترا چگونه به خاک بسپاریم؟ سقراط گفت: اگر توانستید مرا نگاه دارید و از چنگ شما نگریختم هر گونه می‌خواهید مرا به خاک بسپارید... دوستان گرامی، نمی‌توانم کریتون را مطمئن سازم که سقراط منم که با شما سخن می‌گویم و وصیت‌های خود را می‌کنم. او می‌پندارد من آن نعشی هستم که به زودی پیش چشم خواهد داشت و می‌خواهد بداند که مرا چگونه باید به خاک سپرد. اندکی پیش در این باره به تفصیل سخن راندم و گفتم که من پس از نوشیدن زهر در میان شما نخواهم بود، بلکه رهسپار کشور نیکبختان خواهم شد... (افلاطون، ص557-558)

جاودانگی تن و جان (معاد جسمانی): تن و جان را به نور اسرار منور کن و گرنه جان و تن هر دو به-هم گرفتار می‌آیند. مثل جان و تن مثال مفلوج و کور است که در تمثیل زیر بیان می‌شود:

مرد کور و مفلوج یک چشمی با هم به دزدی می‌روند. مفلوج بر گردن کور سوار می‌شود تا راه را نشان او بدهد. از قضا در حین دزدی گرفتار می‌شوند. آن مفلوج یکچشم را دیده دیگر نیز از جای برمی‌کنند و کور را نیز پای می‌برند تا مفلوج شود (رک. اسرارنامه، ص51-52).

با این داستان، عطار بیان می‌کند که جسم و روح هم به همین شکل در هر خطا و ثواب با

هم گرفتار می‌شوند و این دیدگاه می‌تواند
گویای معاد جسمانی باشد:
تن و جان را منور کن به اسرار
و گرنه جان و تن گردد گرفتار
چو می‌بینی به هم یاری هر دو
بهم باشد گرفتاری هر دو
چو کار ایشان به هم بر می‌نهادند
در آن دام بلا با هم فتادند
چو محجوبند ایشان در عذابند
میان آتش سوزان خرابند
(همان، 52-)

(51)

شیخ بر آن است که انسان می‌تواند جاویدان
شود و صفات خود را تبدیل کند و تنش دل و دلش
جان گردد و چون صورت و صفت خوب دارد معرفت
نیز حاصل کند و چنان می‌نماید که شیخ می‌خواهد
بگوید که مرد تمام آن است که جامع مراتب
گردد (فروزانفر، ص 302-301).

اعتقاد به جهان آخرت: عطار برای اینکه به ما
بفهماند جهان بعد از این جهان وجود دارد، از
یک تمثیل بهره می‌گیرد. می‌گوید که اگر یک
ظرف عسل در دست تو باشد و طفلی به تو بگوید
که این عسل را کنار بگذار، چرا که زیر آن
زهر است، بدون شک از آن دست می‌کشی، ولی این
همه پیامبران آمده‌اند و برای ما از آن جهان
خبر آورده‌اند که راهی سخت در پیش است ولی به
آن توجه نمی‌کنی و باور نداری (این دیدگاه را
تحت عنوان دفع خطر احتمالی یاد می‌کنند):

مثالی گویمت ظاهر بیندیش
کسی راهست جامی پر عسل پیش
اگر طفلی بدو گوید بیارام
که زیر این عسل زهرست در جام
چو از طفل آن سخن دارد شنیده
دست از آن دارد کشیده
بگفت طفل جستی راه پرهیز
بگفت انبیا از راه برخیز

(اسرارنامه، ص 24)

دنیا مزرعة آخرت است. زمین و دانه را
خداوند به انسان داده، وعده کرده است که
نتیجه بگیرند:

چو دنیا کشتزار آن
جهانست
بکار این تخم کاکنون وقت
آنست

زمین و آب داری دانه
درپاش
بسکن دهقانی و این کار
را باش

نکو کن کشت خویش از وعده من
اگر بد افتد در عهده من ...
برای آن فرستادند اینجات که
تا امروز سازی برگ فردات
اگر بیرون شوی ناکشته دانه
تو خواهی بود رسوای زمانه

(همان، ص 82)

تمام ملک دنیا در مقابل زندگی جاوید
آخرت هیچ ارزشی ندارد. حضرت سلیمان که تمام
دنیا زیر فرمان و سیطره اوست، چون ملک دنیا
و آفت آن را دیده است از خدا
میخواهد که این ملک را بعد از این به هیچ
انسانی ندهد و تمام ملک دنیا را در مقابل
آخرت مختصر می‌داند. با وجود تمام اختیاراتی
که داشت زنبیل‌بافی می‌کرد و از طریق زنبیل-
بافی امرار معاش می‌کرد. پس دوراندیشی اقتضا
می‌کند طالب ملک آخرت بود که ذره‌ای از آن صد
برابر ملک دنیا ارزش دارد:

پادشاهها من به چشم اعتبار
آفت این ملک دیدم آشکار
هست آن در جنب عقبی مختصر
بعد از
این کس را مده هرگز دگر
من ندارم با سپاه و ملک کار
می‌کنم زنبیل‌بافی اختیار

(منطق الطیر، ص 273)

ملک عقبی خواه تا حزم بود
زان ملک صد عالم بود
ذره‌ای
عدل کن تا در میان این نشست
ذره‌ای زان مملکت آری بدست

(مصیبت نامه ، ص111)

برهمن میناست که عطار معتقد است حتی
پادشاهان جهان که در اینجا فرمانروایی
میکنند، در آن جهان خود را گرفتار بلا می-
بینند (دهد در جواب همای که برای رفتن به
سوی سیمرغ بهانه می آورد میگوید):

من گرفتم خود که شاهان جهان
از ظل تو خیزند

لیک فردا در بلا عمر دراز
از شاهی خود مانند باز

سایه‌ی تو گر ندیدی شهریار
در بلا کی ماندی روز شمار

چرا که دنیا مانند ظرف کوچکی است که در آن
قرار گرفته ایم و سودا می‌پزیم. به محض اینکه
اجل آمد سوداپزی ما هم تمام می‌شود و در این
زمان کسی سود می‌برد که با اعمال خود پری
برای پرواز داشته باشد:

نیم شب دیوانه‌ای خوش می‌گریست
این عالم بگویم من که چیست؟

حقه‌ای بر سر نهاده، ما درو
می‌پزیم از جهل خود سودا، درو

چون سر این حقه برگیرد اجل
که پر دارد بپرد تا اجل

وان که او بی‌پر بود در صد بلا
در میان حقه ماند مبتلا

(منطق الطیر، ص 352)

طبق این دیدگاه مرد کامل کسی است که بتواند
جان را بدون وابستگی و آزاد از جهان ببرد:
مرد آن باشد که جانی شادمان
خوش تواند برد آزاد از جهان

(مصیبت نامه ، ص178)

ب. مبانی مبحث جاودانگی از دیدگاه عطار
اعتقاد به جهان آخرت دارای مبانی است، از
جمله اعتقاد به برپایی دادگاه عدل الهی،
وجود بهشت و جهنم، برزخ، نفی تناسخ و... که

هر یک از آنها را به ترتیب از دیدگاه عطار توضیح می‌دهیم:

برپایی عدالت: یکی از صفاتی که در زندگی پس از مرگ نقش مهمی را برای برخی از متدینان ایفا می‌کند، صفت عدالت است. غالباً چنین استدلال می‌شود که انسان‌ها در دنیا به انسان‌های نیکوکار و انسان‌های بدکار تقسیم می‌شوند و دنیا ظرفیت جزا و پاداش بدکاران و نیکوکاران را ندارد. فردی که هزاران نفر را کشته است فقط یک بار کشته می‌شود و شاید هم به مرگ طبیعی بمیرد و قصاص نشود، انسان‌های شایسته در دنیا غالباً در سختی زندگی خود را سپری می‌کنند. حال اگر جهانی دیگر نباشد که خداوند بدکاران را سزا دهد و خوبان را پاداش عطا نماید، صفت عدالت خداوند

می‌شود. بر این اساس عدالت خداوند تضمین‌کننده جهان پس از مرگ است. مهم‌ترین مبناي این استدلال وجود شرّ در عالم است که در اینجا به تبیین آن نمی‌پردازیم. عطار نیز معتقد است مقصود از خلقت هر دو جهان آدمی بوده است. اگر چه امروز در زیر خاک پنهان شده است، اما مانند گنجی است در زیر خاک که ارزش خود را از دست نمی‌دهد. باید صبر کرد تا فردای قیامت دادگاه عدل الهی برپا شود تا نقد هر کس مشخص شود. به تعبیر حافظ: «خوش بود گر محک تجربه آید به میان/ تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد» (حافظ، ص 124).

آدمیست	از ملک بی‌آدمی مقصود چیست	هر دو عالم از برای
زانکه صد عالم	تا همه در	
ملک بنشانده‌اند	کار مردم مانده‌اند	
گرچه امروز این	باک نبود زانکه	
گهر در خاک بود	گنجی پاک بود	
باش	نقد	
فردا	مردانرا	
کردگار	پدید آرد عیار	

(مصیبت نامه، ص 99)

بهشت و جهنم: یکی دیگر از آثار اعتقاد به جهان آخرت اعتقاد به بهشت و جهنم است، ولی می‌توان بهشت و جهنم را به دو قسم بهشت و جهنم از دید عارفان و بهشت و جهنم از دید مردم عادی تقسیم کرد:

بهشت و جهنم از دید عارفان: عارفان که بندگان خاص خدای رحمان هستند، حتی بهشت و جهنم را مانع و حجاب وصالشان به حق می‌دانند و سعی می‌کنند که آن را هم از خود دور کنند. «بهشت برای بایزید بزرگترین حجاب‌هاست که خداوند را از انسان مستور می‌کند. او انسان‌ها را می‌فریبد تا از چیز دیگری سواي خدایتعالی آسایش یابند.» انصراف از بهشت گاه به شکلی در می‌آید که در عین حال به معنی چشم‌پوشی از هر دو جهان یعنی دنیا و عقبی است. در یک حدیث ظاهراً متداول در محافل صوفیه آمده است که دنیا برای اهل عقبی حرام است و عقبی برای اهل دنیا حرام است و دنیا و عقبی هر دو برای مردان خدا حرام است (ریتر، ص 277). در تأیید این مطلب، عطار حکایتی را نقل می‌کند که: «نقل است شبلی با اصحاب خود در بادیه‌ای همی رفت. کاسه سری دید که در آن نوشته شده بود: «این سر مردی است پر غم که خسرالدنیا و الآخره شده است. شبلی نعره‌ای زد و به یاران خود گفت که: این سر باید از آن یکی از مردان درگاه باشد» (رک. تذکرة الاولیاء، ص 137). اینها معتقدند که تا بهشت و جهنم در راه باشد،

نمی‌توانی به بسیاری از اسرار آگاهی یابی و انسان کامل را کسی می‌دانند که از این هر دو عالم نیز گذشته باشد:

جان تو زین راز کی	تا بهشت و
آگه بود؟...	دوزخست در ره بود
زان که علیون	گلشن و جنت نه این
ذوالالباب راست	اصحاب راست
درگذر، نه دل	تو چو مردان، این
بدین ده نه بدان	بدین ده وان بدان
گر زنی باشی تو	چون ز هر دو
باشی مرد تو	برگذشتی فرد تو

(منطق الطیر، ص 374)

یا رابعه در مناجات خود می‌گفت: بار خدایا:
این جهان را به دشمنان خود ده و آن جهان را
به دوستان خویش، من از این هر دو هیچ نمی-
خواهم انس با تو مرا بس است.

سوی هر دو عالم بنگرم
گر به یا به جز تو
هیچ خواهم
کافر

(همانجا)

دلیل اینکه عاشقان کاری به هر دو جهان
ندارند و فقط خواهان معشوق هستند این است که
چون جان از میان برخاسته است با جانان خویش
خلوت کرده اند:

عاشقان	وز دو عالم دست
جانان	کوتاه آمدند
راه آمدند	
زحمت جانان	دل، بکلی، از
میان	جهان برداشتنند
برداشتند	
جان چو برخاست	خلوتی کردند با
میان بی‌جان خویش	جانان خویش

(همان، ص 391)

همچنین عطار معتقد است روح‌ها پیش از بدن-
ها خلق شدند. خداوند به گروهی از آنها بهشت
را داد پذیرفتند و از پذیرش جهنم ابا
داشتند. به گروهی دنیا را نشان داد بلافاصله
به سمت آن جذب شدند. گروهی از آنها نه دنیا
و نه بهشت را خواستند و نه از دوزخ به انداز-
ه سر مویی رمیدند. خطاب از طرف خداوند آمد
که ای جان‌های مجنون شما اینجا چه می‌خواهید
که هم از دنیا هم از بهشت آزادید و هیچ
محنتی هم از دوزخ به شما
نمی‌رسد. خروشی از آنها به پا خاست و گفتند:

که ای دارای عرش و	چو تو دانتری از
فرش و کرسی	ما چه پرسی
ترا خواهیم	توئی حق‌الیقین دیگر
ما دیگر همه هیچ	همه هیچ

خطاب آمد که اگر همه خواهان
خواهان مائید انواع بلا شید

(عطار، ص157)

بهشت و جهنم از دید مردم عادی: درست است که عارفان از روی عشق و معرفت خدا را پرستش می‌کنند، و با تمام وجود او را می‌ستایند اما بیشتر انسان‌ها به خاطر ترس از جهنم و عشق به بهشت است که او را عبادت می‌کنند که این یادآور حکایتی از رابعه است که می‌گویند: روزی رابعه، در یک دست خود آب داشت و در دست دیگر آتش

و می‌دوید: از او پرسیدند که می‌خواهی چکار کنی؟ گفت: می‌خواهم این آب را روی آتش جهنم بریزم تا خاموش شود که هیچ کس از این به بعد به خاطر ترس از جهنم خدا را پرستش نکند و این آتش را درون باغ‌های بهشت بیندازم تا همه باغ‌ها آتش بگیرد تا کسی به خاطر عشق به بهشت خدا را پرستش نکند. بلکه انسان‌ها به خاطر عشق به خدا و شایستگی او، او را پرستش کنند. حضرت علی (ع) نیز در این باره می‌فرمایند: قومی خدا را به شوق ثواب پرستیدند، که این پرستش تاجران است و گروهی خدا را از ترس عقاب پرستیدند که این پرستش بردگان است و دسته‌ای خداوند را برای سپاسگزاری پرستیدند که این پرستش آزادمردان است. (نهج البلاغه، ص611).

بنندگان را بگو کای مشت خاک	حقتعالی گفت ای داوود پاک
بندگی کردن نه زشتستی مرا	گر نه دوزخ نه بهشتی مرا
نیستی با من شما را هیچ کار	گر نبود هیچ نور و هیچ نار
می‌پرستیدم نه از اومید و نه از بیم	من چو استحقاق آن دارم عظیم

(منطق الطیر، ص 373)

ابیات بالا برگرفته از این آیه قرآن است:
«ما قدرُ اللهَ حقَ قدرِهِ. خدا را آنچنان که شایسته
اوست نشناخته اند.»

عطار و به طور کلی عارفان بر این باورند
که شیطانی در درون انسان وجود دارد که اگر
انسان بتواند آن را رام کند شیطان بی‌بهره
او را سجده می‌کند و بهای این کار او بهشت
جاودان است (رک. عطار، 1368: 129-128) خلاصه
اینکه اعتقاد به بهشت و دوزخ و جهنم در جای-
جای آثار عطار دیده می‌شود.

حساب و کتاب در قیامت: دنیا ظرف عمل است. آدمیان
در دنیا کشت می‌کنند و در آخرت محصول کار خود
را بر می‌چینند. اگر دنیا سرای عمل است و
آخرت روزگار محاسبه، بدان جهت است که عالمی
که در آن حساب می‌کشند باید جهان کاملی باشد
تا هم محاسبه شونده قدرت دریافتن واقعیت کار
خود را داشته باشد و هم عمل بتواند حقیقت
خود را آشکار سازد و دنیا چنین قابلیت
ندارد؛ چونان کشاورزی که بذر را می‌افشاند و
نظام هستی بذر را به سوی سوق می‌دهد تا در
وقت معین حقیقت خود را باز نمایاند.

(دیوانی، ص 304) بهشت و جهنم هم حاصل این
دیدگاه است. عطار بر این باور است که در
جهان آخرت به انسان‌ها بر اساس اعمال و
رفتارشان پاداش و جزا داده می‌شود و حتی بهشت
و جهنم چیزی جز تجسم و حقیقت اعمال انسان‌ها
نیست:

چو مرغ جان فرو	ببینی روی خود
ریزد پر و بال	در آب اعمال
سیاه رویی	سپیدی در فروغ
سیاهی پیش آرد	خویشت آرد

(اسرارنامه، ص 69)

چنین است که آتش آن جهان توسط شرک، خشم،
حرص و سایر صفات رذیله شعله ور می‌شود:
همه شرکت حواس همه ابلیس و همت
تست در راه دیو بدخواه
همه مرگ تو خوی همه خشم بدوزخ
ناخوش تست آتش تست

(همان، ص 72)

پس سفر سختی که پیش رو داریم چاره‌اش
صافی کردن روح و جان و دست از دنیا شستن
است:

دربغا کین سفر	بتاریکی
را دستگه نیست	درافتادیم و ره
	نیست
یقین می‌دان که	رهی تیره چراغش
راهی بی‌کرانست	نور جان است
برو برکش	دل و جان را
خوشی ناخن ز دنیا	منور کن بعقبی

(همان، ص 77)

عالم برزخ: یکی از اعتقادات مسلمانان اعتقاد
به عالم برزخ قبل از قیامت است. آنها بر این
باورند که در این عالم هنوز پرونده اعمال به
طور کامل بسته نشده است و می‌توان به اموات
خیر رساند. به نظر می‌رسد در ابیات زیر که
عطار از ما می‌خواهد برایش دعا کنیم و او را
فراموش نکنیم، بر اساس اعتقاد به همین عالم
باشد:

عزیزا	مدار
تو	دربغ از من
ماجرائی	دعائی
گر از تو	مرا صد نور
یک دعائی پاک	ازان در خاک آید
آید	
کسی را چون	و گر گه‌گه
بچیزی دست نرسد	رسد پیوست نرسد
همان بهتر	سحرگاهان
که بی روی و	بسازد
ریائی	دعائی...
غرض زین گفت و گویم	که کار بی‌غرض جز

جز دعا نیست
عزیزا با
تو گفتم حال
مردان

از خدا نیست
تو گر مردی
فراموشم مگردان

(عطارد، ص 373)

به‌رغم این دیدگاه عطارد بر این باور است
اگر انسان تا زنده است کاری برای خودش انجام
دهد خیلی بهتر است تا اینکه بعد از مرگش
سفارش کند مثلاً مال و ثروتش را به نیازمندان
بخشند (رک. اسرارنامه، ص 147).

عطارد معتقد است کسی که وارد عالم آخرت
شد دیگر آنجا کاری از دست او بر نمی‌آید، چون
آخرت محل برداشت است نه محل کشت و نقل می-
کند که شیخی انسان بزرگی را به خواب دید و
به او سلام کرد ولی او جوابش را نداد. تعجب
کرد و گفت با اینکه جواب سلام واجب است چرا
جواب مرا نمی‌دهی؟ گفت می‌دانم ولی چگونه می-
توانم به تو جواب دهم در حالی که در طاعت بر
روی ما بسته شده است و ما حتی جرأت آه کشیدن
هم نداریم. زمانی که می‌توانستیم نمی‌دانستیم.
حالا که می‌دانیم نمی‌توانیم.

گر چو تو در دار
دنيا بودمي
پيش از اين بوديم
مشتي بي‌خبر

يکدم از طاعت
کجا آسودمي
قدر اکنون مي-
بدانيم اين
قدر...

(مصیبت نامه، ص 326 - 325)

نفي تناسخ: یکی از دیدگاه‌هایی که در مورد
جاودانگی مطرح می‌شود تناسخ است. عطارد در
جاهای مختلف بیان می‌دارد که هر انسانی یک
بار آمده و یک بار هم می‌میرد و محال است کسی
که از این دنیا رفت دوباره بتواند به این
جهان برگردد:

چرا خفتي تو چون
در عمر بسيار

نخواهي شد ز خواب
مرگ بيدار

(اسرار نامه، ص 172)

گیرم کیه ترا لطف الاهی آمد
در ملک تو ماه تا در هر وطنی سرای و
به ماهی آمد باغی چه کنی
می‌پنداری که باز خواهی آمد

(عطار، ص 118)

بس کس ز کس کس ز
کوچه هوس برنامد از بس که
درین بادیه بی‌سر و رفتند فرود و
پای هیچ کس بر نامد

(همانجا)

به هیچ عنوان کسی که از این دنیا رفت
دوباره روی دنیا را نمی‌بیند:

بدان ای پاک‌دین که آن ساعت که
گر پاک آیی زیر خاک آیی
قدم بیرون نبینی نیز
نهی از کوی دنیا هرگز روی
چو رفتی رفتی دنیا
از دنیا و رفتی دگر هرگز
نیفتی به دنیا در
نیفتی

(اسرارنامه، ص 72)

آن چیزی که در امت‌های پیش تحت عنوان مسخ
شدن مطرح می‌شد، در امت حضرت محمد (ص) حذف شد
و به آنها در این زمان کاری ندارند، ولی
عطار این را هم بیان می‌کند که گرچه مسخ ظاهر
بر داشته شده است اما مسخ باطن برداشته نشده
است:

امت پیغامبر یافتند از
آخر زمان مسخ گردیدند
آنگه در دنیا امان
امانشان داده‌ام تا بروز دین
م زمانشان داده-
م ام
گر کسی از امت او خویش را در حشر

این کند

مسخ دین کند

(همانجا)

نکته دیگری که در این زمینه باید به آن توجه داشت این است که گفته‌اند مردم پس از مرگ به صورتی دیگر محشور خواهند شد، یعنی به صورتی که با صفات ایشان سازگار باشد. کسانی که بر ایشان حرص و شهوت غالب است به صورت مورچگان و خوکان محشور می‌شوند و کسانی که بر ایشان خشم غالب است به صورت سگ و گرگ درخواهند آمد:

کسی کاینجا بود در	کنندش حشر اندر
کین و در زور	صورت مور
عوان آنجا سگی	سگ و بلعام در
خیزد چو آذر	صورت برابر

(همان، ص 77)

فنا فی‌الله و بقا بالله: اوج دیدگاه عارفان در مورد جاودانگی، جاودانگی به معنای فانی فی‌الله و بقاء بالله است. به همین خاطر با وجود اینکه این عنوان در جاودانگی غیر شخصی می‌گنجد ما آن را بعد از بحث آخرت آورده ایم. عارفان همه دنیا را به امید رسیدن به وصل محبوب و سرای آخرت ترک می‌کنند و به همین دلیل در مقایسه با آخرت دنیا را مردار و ویرانه می‌دانند و آخرت را جای آباد و خوش:

که... ویرانیست	وزو ویران‌ترست آن
این دنیای مردار	دل بصدبار
که او	که تا در
ویرانه‌ی	مسند دنیا
دنیا گزیند	نشیند
و لیکن هست عقبی	وزو معمورتر آن
جای معمور	دل که از نور
بخواهد جز	شود قانع
بعقبی در عمارت	دهد دنیا بغارت

در واقع فنا عین بقا خواهد بود و شور و
نشاط عارف در فنا خواهد بود:
خوش خواهد بود، اگر زیرا که فنا
فنا خواهد بود عین بقا خواهد
بود
این می‌دانم که بس لیکن بنده‌ام که
شگرف است فنا کرا خواهد بود

(عطار، ص 52)

همچنین عطار بر این باور است که آنهایی
جاودانه شدند که از خویش فانی شدند و ذره‌ای
خود را ندیدند و تا بودند مرگ و نیستی خود
را انتخاب کردند. اینها هستند که می‌توانند
در مرگ زندگانی ببینند و جاودانه شوند:
اگر از خویش بمیر از خود مکن
می‌جویی خبر تو در خود نظر تو
اگر چه ولی از خویشتن
لعبت‌ان دیده پیش از تو مردند
خردند
ازان یک ذره روی که تا بودند
خود ندیدند مرگ خود گزیدند
ازان پیوسته که خود را
خویش از عز مردگان هرگز
نبینند نبینند
اگر در مرگ گمان
خواهی زندگانی زندگانی
مرگ دانی
اگر خواهی تو چنان نقشی به
نقش جاودان یافت بی‌نقشی توان یافت
کنون گر همچو ما بترک خود بگویی
خواهی چو ما شو از خود فنا شو

(عطار، ص 185)

همان‌طور که در داستان طوطی و بازرگان،
انسان را گرفتار شده این دنیا که برای او
غریب است و گویی از یاران خود جدا مانده است
می‌داند، ولی راه چاره‌رهایی از این غربت را
فانی شدن در حق می‌داند و بر این باور است که
انسان‌ها در این دنیا مانند دیوانه‌ای هستند
که در مقابل نور خورشید شمع روشن کرده است و

فکر می‌کند که بدون این شمع نمی‌توان خورشید را دید. ما هم فکر می‌کنیم وجود و بودن ما چیزی است در حالی که ما تنها با فنای خودمان می‌توانیم به بقا و جاودانگی برسیم و به تعبیر اونا مونو وجود خدا ضامن بقای ماست:

چو تو مردی	بخلوت‌گاه
بهم جنسان رسیدی	علوی آرمیدی
چو و مردی	خدا را
زنده‌ی جاوید گشتی	بنده‌ی جاوید گشتی
چه خواهی کرد گلخن	قبای خاک بر
جای تو نیست	بالای تو نیست...
بدو بشناس او	دران عین
را و فنا شو	فنا عین
تو باقی گردی	بقا شو
ار گردی تو فانی	تو مانی جمله
	گر بی تو تو فانی

(اسرارنامه، ص 97-91)

بر همین اساس است که جنس عذاب عشاق هم با انسان‌های عادی تفاوت دارد:	
عذاب عاشقان	وز آن بسیار کس
نوعی دگر دان	را بی‌خبر دان
عذاب جان عاشق	که جانرا طاقت آن
از جمالیست	چون محالیست
اگر فانی شود	بقایبی در
زان رسته گردد	فنا پیوسته
	گردد

(همان، ص 52)

انسان می‌خواهد در زمان ادامه و گسترش یابد تا در مکان. بشر جاودانگی را بر بیکرانگی ترجیح می‌دهد. باری ما آرزومند نجات دادن خاطر و یاد و نام خویشیم. این یاد و نام چقدر دوام دارد؟ حداکثر مادام که بشر باقی باشد. چه می‌شد اگر یاد و نام ما در خدا بقا می‌یافت (اونا مونو، ص 95). عطار نیز از خدا می‌خواهد که به بقای خدا باقی باشد. به همین خاطر می‌گوید:

الهی جان عجب در آتش مهر تو

سوزان	عطّارست حیران
مرا فانی کن و	دلّم خون شد ز
باقی تو دانی	مشتاقی تو دانی
تویی بر جزو و کل	فناي ما
پیوسته ناظر	بقیای تست آخر
نمانم من در آخر	تو باشی من
هم تو مانی	نباشم جاودانی

(عطار، ص 11)

نتیجه

آثار عطار ترجمان روح بلندی است که در فراخنای جهانی بس بزرگتر از کوتاه‌بینان در تکاپوست. بیان دردی نهانی است که دل را صفا می‌بخشد و زنگ آینه جان را می‌زداید. در تمثیل-هایی که در آثار عطار آمده است جهانی معنی نهفته است. کسانی که به ظاهر مجنون هستند به مردمی که دم از عقل می‌زنند تعالیمی گرانبها می‌دهند. ما نیز با درک این عمق در آثار عطار به بحث جاودانگی از دیدگاه وی پرداختیم. در این مقاله ابتدا مقدمه وار دیدگاه‌های مختلف درباره جاودانگی مطرح شد. از جمله مهم‌ترین این دیدگاه‌ها تقسیم جاودانگی به شخصی و غیرشخصی است. این دو نیز خود تقسیم‌بندی‌های خاص خود را دارند که در متن آمده است. عطار نیز بر این باور است که به طور کلی جاودانگی می‌تواند به دو شکل غیر شخصی و شخصی مطرح شود. جاودانگی غیر شخصی که در قالب، فناي في الله و بقاي بالله، ماندن در یادها و خاطرات و توالد نسل مطرح می‌شود. مهم-ترین نمود و نمونه جاودانگی فناي في الله و بقاي بالله معرفی می‌شود. پس از آن اعتقاد به جهان آخرت که یکی از مهم‌ترین مسائل مرتبط با جاودانگی است مطرح می‌شود. در ذیل اعتقاد به جهان آخرت مسائلی مانند کیفیت آخرت، عدالت خدا، وجود پل صراط، بهشت و جهنم، برزخ، ... مطرح می‌شود.

همچنین اعتقاد به معاد روحانی و جدایی روح از بدن مطرح می‌شود و همواره در جاهای مختلف تن را قفس و زندانی می‌داند که روح در

آن گرفتار شده است و انسان با مرگ از این قفس رها و آزاد می‌شود. افزون بر این، عطار در جاهای دیگر حرف‌های دیگری می‌زند که می‌تواند به شکلی گویای اعتقاد به معاد جسمانی باشد؛ چرا که در قالب تمثیل کور و فلجی که با یکدیگر به دزدی رفته بودند وقتی گرفتار شدند هر دو با هم گرفتار شدند، این ایده را بیان می‌کند که روح و جان را هر دو با هم باید صافی کرد و همچنین قائل به نفی تناسخ است و بر این باور است که مسخی که در امت‌های پیش به وجود می‌آمد که همان تجسم اعمالشان در این دنیا بود از امت حضرت محمد برداشته شده است و مسخ این امت در دل و باطن است نه به صورت ظاهری. پس تناسخی که بخواید روح دوباره به بدن دیگری به هر شکل و قالبی برگردد به هیچ عنوان امکان ندارد. چرا که هر شخصی یک مرگ بیشتر ندارد و دیگر هم به دنیا باز نخواهد گشت.

توضیحات

1. بدون پذیرش حیات اخروی که در ابدیت نصیب انسان‌ها خواهد شد، زندگی چیزی بیش از یک شوخی دردناک نیست. درک این حقیقت به قدری آسان است که احتیاج به صرف انرژی مغزی برای اثبات آن، از طرف صاحب‌نظرانی که می‌توانند در روشنگری حیات بشر گام بردارند، دیده نمی‌شود (جعفری، ص 236).

منابع

نهج البلاغه، چ 5، قم، نسیم حیات، 1388.
اکبری، رضا، جاودانگی. قم، مطالعات و تحقیقات اسلامی پژوهشکده فلسفه و کلام اسلامی، 1347.
افلاطون، دوره آثار. ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، تهران، خوارزمی، بی‌تا.
پرنیا، سام، وقتی می‌میریم چه می‌شود؟، ترجمه شهرزاد فتوحی، چ 2، تهران، جیحون، 1384.

جعفری، محمد تقی، تحلیل شخصیت خیام- بررسی آراء فلسفی، ادبی، مذهبی علمی عمر ابن ابراهیم خیامی، تهران، انتشارات کیهان، 1365. حافظ، شمس‌الدین، دیوان، مطابق با نسخه علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران، جاجرمی، 1379.

دیوانی، امیر، حیات جاودانه (پژوهشی در قلمرو معادشناسی)، تهران، معاونت امور اساتید، 1376.

داونامونا، میگل، درد جاودانگی (سرشت سوگناک زندگی)، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چ 5، تهران، 1380.

دوبوواری، سیمین، همه می‌میرند، ترجمه مهدی سبحانی، تهران، نشر نو، 1362.

رضازاده، سید محسن، مرگ و جاودانگی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، 1383.

ریتر، هلموت، سیری در آراء و احوال شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، ترجمه عباس زریاب خویی و مهرآفاق بایبری، چ 2، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، 1388.

عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم، الهی‌نامه، تصحیح فؤاد روحانی، تهران، زوار، بی‌تا.

اسرارنامه، تصحیح دکتر صادق گوهرین، تهران، 1338.

اشترنامه، به کوشش مهدی محقق، زوار، بی‌تا.

تذکره الاولیاء، چ 2، تهران، طلوع، 1385.

مختارنامه، چ 2، تهران، سخن، 1375.

مصیبتنامه، به اهتمام و تصحیح نورانی وصال، مشهد، زوار، 1338.

منطق الطیر، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، 1384.

فروزانفر، بدیع‌الزمان، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ‌فریدالدین محمد نیشابوری،

- تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، 1340-1339.
- پترسون، مایکل و دیگران، عقل و اعتقاد دینی، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو، 1379.
- مودی، ریموند، زندگی پس از مرگ، ترجمه شهناز انوشیروانی، چ 2، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، 1373.
- مکارم شیرازی، ناصر، معاد و جهان پس از مرگ، چ 2، قم، انتشارات مطبوعاتی هدف، 1396ق .
- مولوی، جلال الدین محمدبن محمد، کلیات دیوان شمس تبریزی، با مقدمه بدیع الزمان فروزانفر، تهران، میلاد، 1381.